



بین نمایشگاه کتاب تهران با نمایشگاه‌های مهم کتاب فاصله خیلی زیادی وجود دارد. نمایشگاه‌های کتاب معمولا عرصه‌ای برای بروز فعالیت‌های مختلف فرهنگی‌اند اما نمایشگاه تهران فقط یک

فروشگاه بزرگ کتاب است و در آن هیچ کار فرهنگی‌ای انجام نمی‌شود. درحالی‌که در چنین فضایی باید به شیوه‌های مختلف و به شکلی جدی به مسائل مربوط به نشر و کتاب پرداخته شود. نمایشگاه کتاب عرصه‌ای است که در آن می‌توان سخنرانی، جشن کتاب، جشن امضاء، و مراسم‌هایی این چنین برگزار کرد. همچنین این فضای چندروزه بهترین موقعیت برای ارتباط اهل فرهنگ و مخاطبان است.

در نمایشگاه کتاب پاریس تمام نویسندگان و شاعران و اهل فرهنگ فرانسه حضور دارند و از نزدیک با مخاطبانشان ارتباط برقرار می‌کنند. رسانه‌ها و روزنامه‌ها نیز در بعدی وسیع به تبلیغ و اطلاع‌رسانی چنین مراسم‌هایی می‌پردازند و مردم خیلی راحت در جریان حضور نویسندگان و شاعران در نمایشگاه کتاب قرار می‌گیرند. اما در اینجا چنین برنامه‌هایی در این بعد وسیع وجود ندارد و گاهی خود ناشران به به طور محدود از مولفانشان دعوت می‌کنند تا در غرفه‌های نمایشگاه حاضر شوند. من دو سال پیش در نشر مرکز و ثالث که ناشران کتاب‌هایم هستند حاضر شدم و توانستم از نزدیک با مخاطبان روبرو شوم. این تجربه‌ای بسیار مفید برای من بود و امکان گفت‌وگو درباره آثار مختلفم فراهم شد. این نوع ارتباط‌ها هم برای اهل فرهنگ و هم برای مردم خیلی خوب است و نباید این فرصت‌ها از هر دو طرف گرفته شود. موضوع دیگر، لزوم برگزاری نشست‌ها و سخنرانی‌هایی در باب آسیب‌شناسی کتاب است.

نمایشگاه کتاب بهترین فرصت برای برگزاری این مراسم‌ها است که متأسفانه از ما دریغ می‌شود. در این شرایط نمایشگاه کتاب تهران فقط مکانی است که ناشران مختلف در آن جمع می‌شوند و شیوه برگزاری آن هیچ جذابیتی ندارد جز اینکه کتاب‌ها با اندکی



روایت لیلی گلستان از نمایشگاه کتاب، ترجمه و نشر

این فضای چند روزه

تخفیف به فروش می‌رسند. اطلاع‌رسانی و تبلیغات رسانه‌های ما درباره نمایشگاه کتاب هم ضعیف است و آن‌ها نیز به‌درستی وظیفه‌شان را دراین‌باره انجام نمی‌دهند.
باین‌حال نمایشگاه کتاب فرصتی است برای طرح این پرسش که چرا تیراژ کتاب در ایران تا این‌قدر پایین

ادامه از صفحه ۹

این یک جهان عادی نیست

است. نگاه شما به مقوله نوشتن چیست که خروجی‌اش چنین آثاری می‌شود؟ در حقیقت به نوعی می‌تواهم برگردم به ابتدای بحث‌مان که گفتید باید رجوع کنیم به علت‌های وجودی ادبیات و هنر. شما اگر بخواید اشاره‌ای داشته باشید به یکی از کارکردهای ادبیات و هنر، چه چیزی را عنوان می‌کنید و چه کارکردی برای ادبیات و هنر قائل هستید؟

شاید یکی از کارکردهای مهم هنر و ادبیات که در جامعه ما مغفول واقع شده، این است که هنر و ادبیات می‌تواند بستری مناسب برای رشد و بروز خرد جمعی و ناخودآگاه جمعی ما باشد. در مورد ناخودآگاه گفته می‌شود که اطلاعات و اشاره‌های غیرقابل‌پذیرش از خودآگاه به ناخودآگاه رانده می‌شود. زبان ناخودآگاه زبان حذف، تحریف و تبدیل است. بسیاری از پردازش‌ها با قواعد آگاهی‌ما قابل‌پذیرش نیست و گاه اطلاع از آن‌ها فرد یا جامعه را دچار عدم تعادل، افسردگی و مشکلات دیگر می‌کند. به همین دلیل زمانی فرد یا اجتماع اجازه می‌دهد چیزی در آگاهی‌اش مرئی بشود که چهره مناسب و قابل‌قبولی داشته باشد. فقط آن‌وقت است که خودآگاه مهر تایید پای آن می‌زند و قبول می‌کند چنین چیزی وجود دارد. این چهره که به سمت تایید خودآگاه از فردی و جامعه است، در حقیقت چهره واقعی نیست، بلکه یک ماسک است؛ ماسکی که پسندیده و انتخاب شده است تا آن چهره زشت و واقعی را بپوشاند؛ ماسکی که می‌تواند چهره واقعی را تحریف یا حذف کند و از این راه به تعادل برسد. تحریف‌ها، به مرور با سخت‌گیری خودآگاه جمعی یا فردی تغییر می‌کنند و پیچیده‌تر می‌شوند. یعنی هرپا که تمایلات و خواسته‌های فرد یا جمع، سرکوب و حذف می‌شود، برای آموختن به سطح خودآگاه از فریب بیشتر و پیچیده‌تری استفاده می‌کند. عدم ارضاء این پس‌زده‌ها، فرد یا جمع را دچار ناهنجاری می‌کند. این‌جاست که هنر و ادبیات می‌تواند وسیله و محملی باشد برای بروز چهره واقعی و دست‌کاری‌نشده این آدم و جامعه‌اش، چون بخش زیادی از کار هنرمند توسط ناخودآگاهی به سامان می‌رسد و بخش زیادی از ناخودآگاه فردی می‌تواند نمودی از ناخودآگاه جمعی باشد. پس زمانی خرد جمعی می‌تواند دست‌به‌کار شود و جامعه را به سمت تعادل ببرد که جامعه با چهره واقعی خودش روبه‌رو شده باشد. خرد جمعی، فرهنگ، تاریخ و تمام گذشته و داشته‌های آن جامعه را در خودش جا می‌دهد. وقتی جامعه‌ای دچار مشکل و عدم توازن و بحران می‌شود، ناخودآگاه جمعی و خرد جمعی برای تعادل آن جامعه به حرکت درمی‌آید و پیشنهاد می‌دهد و ایده‌های مختلف را بررسی می‌کند. به گذشته رجوع می‌کند و چیزهایی را از آن بیرون می‌کشد و مقابل چشمش آن جامعه می‌گذارد. برای آنکه جلوی پیشروی بحران‌ها گرفته شود، پیشنهادی ناخودآگاه و خرد جمعی باید توسط آن جامعه به‌وضوح لمس شود، چون بخشی از جامعه هنوز مقاومت می‌کند و نمی‌تواند وجود آن مسئله و بحران را با آن سروشکل، بپذیرد. خرد جمعی مانند ناخودآگاه جمعی، باید بتواند آزادانه از مغزی بیرون بزند و خودش را نشان آن جامعه بدهد و افکار و پیشنهادهای مختلف را از عمیق‌ترین لایه‌های آن قوم و جامعه بیرون بکشد و به سطح بیاورد. هنر و ادبیات می‌تواند مغز و بستر مناسبی باشد تا هم ناخودآگاه فردی و جمعی و هم خرد جمعی و فردی در آن بروز پیدا کند تا جامعه بتواند برای تصحیح خودش گام بردارد.

آیا شما برای هنرمندان، به خاطر کاری که در اینجا انجام می‌دهند، مقام و منزلت ویژه‌ای قائل می‌شوید؟

هنرمندان فقط یک مدیوم و وسیله‌اند که اگر آزادشان بگذارند، آنها می‌توانند از طریق ناخودآگاه فردی‌شان به ناخودآگاه جمعی و خرد جمعی راه پیدا کنند. چرخ چاه نمی‌تواند ادعا کند که چیز خاص و منحصر به فردی است. چرخ چاه فقط یک وسیله است که از زیر زمین آب را به سطح زمین می‌آورد. آیا چرخ چاه خالق آب است یا مقام و درک منحصر به فردی از آب دارد؟ نه، فقط وسیله‌ای است که ما لازمش داریم. هر عصری حامل نگاه، مسائل، بیماری‌ها و تمایلات بسیار پیچیده‌ای است که بالاتر از درک یک فرد است. هنرمند خودش را به دست امیال تجلی‌نیافته و موج زماشش می‌سپارد و می‌تواند مثل یک

مخاطبان را نشانه گرفته است و مردم نمی‌دانند کتابی که در بازار به آنها عرضه می‌شود چقدر با کتاب اصلی فاصله دارد. خود من هم واقعا با بی‌اعتمادی به سراغ ترجمه‌های موجود در بازار می‌روم و مدام این پرسش در ذهنم وجود دارد که از این کتاب چه چیزهایی حذف شده است. از سوی دیگر، کیفیت آثاری که امروز منتشر می‌شوند هم شدیدا افت کرده است. در حوزه ترجمه واقعا بخش قابل‌توجهی از آثار به معنای واقعی مزخرف‌ها و معلوم نیست براساس چه معیاری منتشر شده‌اند. ناشران بی‌سواد و وزارت ارشاد در پدیدآمدن این وضعیت سهیم‌اند. ارشاد نباید به هر آدم بی‌سوادی مجوز نشر بدهد و ناشران هم نباید هر کتابی را منتشر کنند.

در حوزه تالیف و ترجمه هم وضعیت تعریفی ندارد. بلای خنده‌ه‌رای است که بخش غالبی از مترجمان منتظرند تا کتابی که نوبل یا جایزه‌های دیگر ادبی را می‌برد شب تا صبح به‌سرعت ترجمه کنند و زودتر از دیگران به بازار بفرستند. در این شرایط است که امروز وضعیت ترجمه ما اقتضاح شده است. مسئله دیگر غلط‌های فاحش ویرایشی و چاپی در کتاب‌هاست. ناشران یا لزوم وجود ویراستاران را درک نمی‌کنند یا ترجیح می‌دهند هزینه‌ای برای ویراستاری کتاب پرداخت نکنند. من امروز فقط چند ناشر را می‌شناسم که ویراستار حرفه‌ای دارند و این ویراستاران به مولف کتاب کمک زیادی می‌کنند. ضروری است که کتاب بعد از تمام‌شدن دست‌کم توسط یک نفر دیگر خوانده شود. آقای نجفی می‌گفت اگر در هر صفحه کتاب یک غلط پیدا نشودو عجیب است و این طبیعی هم هست. در آثار خود من هم بارها پیش از چاپ دیگران اشکالاتی پیدا کرده‌اند و این خیلی بهتر از این است که اشکالات بعد از انتشار کتاب دیده شوند. در آخر به موضوعی که مدتی است ذهنم را مشغول کرده اشاره می‌کنم. من همیشه از علاقه‌مندان داستان‌های ایرانی بوده‌ام و کتاب‌های جدید نویسندگان ایرانی را می‌خوانم. اما متأسفم که باید بگویم این اواخر هیچ داستان خوبی از نویسندگان‌مان ندیده‌ام. درحالی‌که تا چندسال پیش هم ما نویسندگان خوبی داشتیم که همیشه آثارشان را دنبال می‌کردم اما امروز خبری از آنها نیست.

آیینه چیزهایی از جمله پس‌زده‌ها را نشان بدهد. گاهی ممکن است رد پای یک دوران یا ناخودآگاه جامعه‌ای در یک اثر به‌وضوح دیده شود و گاهی هم آن رد به صورت درون‌مایه‌ای درمی‌آید که در مجموعه‌ای از آثار به چشم می‌آید. هنرمند در اثرش خودش را به دست دورانش می‌سپارد و گدازه‌های این آتش‌فشان به نظر خاموش را به سطح می‌آورد و بی‌آن‌که حتی بخواهد به چیزهایی اشاره می‌کند که در اعماق فرهنگ و تاریخ آن جامعه وجود دارد. این یکی از کارکردهای مهم ادبیات و هنر است و اگر ما به هر دلیلی از بروز و ظهور ناخودآگاه جمعی و عقل جمعی در آثارمان جلوگیری کنیم، فقط خودمان را حل از یک وسیله کارآمد و بزرگ محروم کرده‌ایم و موقتی هم مشکلمان را حل کرده‌ایم اما چه بخواهیم و چه نخواهیم، پس از مدتی بیماری‌ها و آسیب‌ها، بزرگ‌تر و قوی‌تر از قبل دوباره به سراغ‌مان می‌آیند و مقابل ما صف می‌کشند؛ آن وقت مجبور می‌شویم به هزار راه دیگر متوسل شویم تا شاید مشکل‌مان را درابیم، چون در ظاهر مشکلی وجود ندارد و عقلانی نیست که مشکلی وجود نداشته باشد اما تا گردن در تبعات آن مشکل دست و پا نزنیم، وقتی بحران‌ها و مشکلات را ما انکار می‌کنیم پس به دنبال حل آن هم نخواهیم رفت و این طوری است که دردهای ما که‌نه می‌شوند و نسل در نسل همراه ما می‌آیند و ما را به خودشان مبتلا می‌کنند.

برخی از هنرمندان عقیده دارند که از هنر و ادبیات دیگر در این دوران کار زیادی بر نمی‌آید و به کمک هنر و ادبیات نمی‌توان مشکلات جامعه را حل کرد. به نظر می‌آید شما با این طرز تلقی مخالف هستید؟
کسانی که چنین عقایدی دارند هنوز در گذشته به سر می‌برند و فکر می‌کنند که تارمانی نوشته شد یا قبلمی ساختند، یک‌شبه مردم باید تحول پیدا کنند و همه باهم اصلاح شوند و به راه راستی که مد نظر آن هنرمند است هدایت شوند.

چنین نگاهی به هنر و ادبیات به نظر شما ریشه در گذشته دارد؟ برای این می‌پرسم که گفتید طرفداران این طرز تلقسی از هنر و ادبیات هنوز در گذشته به سر می‌برند...
این نگاه از اینجا می‌آید که زمانی برای هنرمندان مقام و جایگاه ویژه‌ای قائل بودند. امروز حتی فلاسفه هم دیگر دنبال این جایگاه نیستند. وقتی گفته می‌شود هنر و ادبیات امروز دیگر کارکرد ندارد، منظورشان این است که آثارشان مثل گذشته دیگر نمی‌توانند کار کنند. اما نقش ادبیات و هنر این نیست که اینها برای خودشان یا دیگران فرض کرده‌اند. وقتی به اشتباه نقش‌ی برای آثارمان قائل می‌شویم و بعد می‌بینیم آن تأثیری را که می‌خواهیم نمی‌گذارند، ناامید می‌شویم و می‌ناییم که از هنر و ادبیات دیگر کاری بر نمی‌آید. این حرف نشان می‌دهد که ما هدف‌گذاری اشتباه کرده‌ایم. کار هنرمند یا چرخ چاه استفاده‌ای بکنیم که در ذات آن نیست. مثلا با چرخ چاه می‌خواهیم پرواز کنیم یا سنگ ببریم، چه کسی گفته مسئولیت چرخ چاه سنگ‌بریدن است؟ دنیا نمی‌آید به خاطر خویشامد ما راوی قواعدش بگذارد.

آیا نوع هنر و ادبیاتی که تولید می‌شود در دور کردن آن از نا‌زدیک‌کردن آن به کارکردی که شما برای هنر و ادبیات قائل هستید نقش دارد؟

وقتی به هر دلیلی ما اجازه نمی‌دهیم هنر و ادبیات آزادانه کارش را بکند و دست و پایش را می‌بندیم، مشخص است که نمی‌توانیم از دست‌آورد‌هایش استفاده کنیم. وقتی هنر و ادبیات تبدیل شد به یک روایت صرف یا داستان‌گویی صرف یا سرگرمی صرف ... مخاطب هم به آن پشت می‌کند و می‌گوید چرا باید برای وسیله‌ای دست‌کاری‌شده که هیچ کاری برایم نمی‌کند این همه اهمیت قائل بشوم. آن‌وقت است که برای دیدن چهره واقعی‌اش به راه می‌افتد و به هر جایی که می‌تواند چهره او و جامعه‌اش را نشان بدهد سرک می‌کشد. گاهی خودش آستین بالا می‌زند تا بفهمد کجاست و کیست. مشخص نیست چهره‌ای که او بین این همه اطلاعات در هم و منافع گروه‌های مختلف ... از خودش به دست می‌آورد چقدر با چهره واقعی‌اش همخوان است و مشکل از اینجا آغاز می‌شود که او به چهره تازه‌اش اعتماد می‌کند. چهره‌ای که نیازها، افکار و همه‌چیز او را می‌تواند تغییر بدهد.

کتاب شرق

پول و تاریخ هنر

«بازنده‌سالی می‌شود که کیفیت

هنر معاصر سقوط کرده است. احتمالا دالیل موجهی برای این اتفاق وجود دارد، اما در نهایت هیچ‌یک از این دلایل اساس این قضیه را روشن نکرده‌اند. عصر ما هنرمندان رده‌بالای زیادی تولید نکرده است و نمی‌توان تشریح کرد که چرا در اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه، و بعد اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت، این همه هنرمند داشته‌ایم. البته بسیاری از چیزها در جامعه ما روند درستی ندارند، ظهور هنرمندان جدید پیش از هرچیز به خودشان ربط پیدا می‌کند؛ و این کنش نهایی، کنشی سخت است. در سپتامبر ۱۹۸۴، هنرمند امریکایی دالند جاد (۱۹۹۴–۱۹۲۸)، معرف مشهور هنر مینیمال، تأثیر متقابل مابین جامعه و هنرمندانی را که آن جامعه تولید می‌کند مورد بررسی قرار داد. کنش نهایی، کنش سخت. او مکانیسم‌هایی را که بر به‌رسمیت‌شناختن هنرمندان از سوی جامعه حاکم‌اند تجزیه‌وتحلیل کرد. مردم فقط یک چیز را به حساب می‌آورند، باید هنری که می‌بینند شبیه چاپ‌هایی باشد که در کتاب‌ها دیده‌اند. یادشان نیست که آثاری که امروزه چاپ می‌شوند در زمانه خودشان نتوازان و اصیل بوده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را به مثال یک نمونه شناخت.» این سطور بخشی از کتاب «نقاش‌ها همیشه پول دوست داشته‌اند» جودیت بن‌هامو- هونه است که به تازگی با ترجمه لیلی گلستان منتشر شده. موضوع اصلی کتاب را می‌توان تاریخ هنر از منظر پول و سرمایه دانست. نویسنده کتاب به قواعد بازار هنر پرداخته و رابطه میان کیفیت اثر هنری و بازار را بررسی کرده است. نویسنده در پیشگفتارش نوشته: «هرکدام از فصل‌های این کتاب، درست مانند همین پیش‌گفتار با جذب یک حقیقت معاصر بررسی شده است. روندی که سعی دارد ایده‌ها را به صورتی دگرگون محقق کند. این ایده‌ها، نه متعلق به اندی وارهول‌اند، نه دمنین هرست، نه جف کوکز و نه تاکاشی موراکامی... که میل



نقاش‌ها همیشه پول دوست داشته‌اند

جودیت بن‌هامو-هونه

ترجمه لیلی گلستان

نشر مرکز

به پول‌د آوردن را در اندازه‌ای بس بزرگ به وجود آورده‌اند. رونشو و دیگرانی هم هستند که درس‌هایی برای آن‌ها دارند. آن‌ها هم با استادی تمام تلاشخن را بلد بودند. در واقع، این قضیه هنرمندان بسیاری را شامل می‌شود. به این معنا که اگر به تاریخ هنر نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که بسیار کسان بوده‌اند که استعداد کمتری داشته‌اند، اما توانسته‌اند پول بیشتری در بیاورند. بازار هنر در مورد کیفیت اثر داوری نمی‌کند. یک هنرمند ممکن است خوب باشد یا خوب نباشد، موفق شود یا موفق نشود. در این حیطه حساس که نامش خلاقیت است باز هم بی‌عدالتی کار خودش را می‌کند. درست از اواخر قرن نوزدهم، پدیده‌ای رمانتیک ظهور می‌کند که از خود هنرمند اثر هنری می‌سازد. و این وقتی به اوج خود می‌رسد که زمانه‌اش به او روی خوش نشان نداده باشد و در یک نقاشی برآمده از درد و رنج و بدون مخاطب مظهر شهید غریبنی می‌شود». کتاب سیزده فصل دارد که هریک به یک هنرمند مربوط‌اند. عناوین برخی از آن‌ها عبارتند از: دور: مردی که بلد بود آثارش را بفروشد، کراخ: مردی که از سایه‌اش هم تذتتر نقاشی می‌کرد، تیسین: زیز باران طلایی دانانه، گوستاو کوربه: سلطان کسب‌وکار هنر، کلود مانه: در کسب‌وکار هرگز امپرسیونیسم وجود ندارد، ونسان ون‌گوک: موفقیت برآمده از بدقالبی، پیکاسو: یک سکه‌زن واقعی و مگريت: وسواس کپی‌کردن... آثار خوش.

نگاه

روایت امیرحسین چهل‌تن از نمایشگاه کتاب، ادبیات و نشر

ادبیات تجمل نیست



اگر بپذیریم هدف از برگزاری نمایشگاه کتاب در ایران هم مثل کشورهای دیگر معرفی محصولات فرهنگی و ادبی‌ما به دیگر کشورها و مبادله امتیاز ترجمه و انتشار کتاب و ورود به بازارهای جهانی نشر کتاب است، نمایشگاه کتاب تهران در شکل فعلی‌اش چنین هدفی را برآورده نمی‌کند و بلکه از آن بسیار دور افتاده است. واضح است که برای دست‌یافتن به این هدف زمینه‌های شکل‌گیری این نمایشگاه و مقدمات و ملزومات آن باید به شکل دیگری باشد. ما خیلی چیزها را از دگرگانی که در امور فرهنگی، صنعتی، اقتصادی و ... پیشرفته‌تر از ما هستند می‌گیریم اما متأسفانه یک کپی درقمه‌شده از آن‌ها به دست می‌دهیم. در مورد نمایشگاه کتاب هم این مسئله وجود دارد. در کشورهای دیگر دنیا نمایشگاه کتاب محلی است برای تبادل فرهنگی و این‌که ناشران و نویسندگان کشورهای مختلف با هم دیدار کنند و کتاب‌های خود را برای ترجمه به یکدیگر عرضه کنند. در این‌جا اما نمایشگاه کتاب صرفا یک فروشگاه بزرگ کتاب است نه عرصه‌ای بین‌المللی برای خرید و فروش امتیاز نشر کتاب تا احیانا در کشورهای دیگر منتشر نشوند. یک دلیل مهمش هم این است که ایران عضو قانون بین‌المللی کپی‌رایت نیست، اما ناشران خارجی که امتیاز نشر و ترجمه کتاب‌هایی را که در کشورهای دیگر منتشر می‌شود، خریداری می‌کنند همه عضو کپی‌رایت هستند. همان‌طور که آدم‌ها برای سفر به کشوری دیگر باید با پاسپورت و ویزا داشته باشند، کتاب‌ها هم برای این‌که بتوانند به سرزمین‌های دیگر سفر کنند به کپی‌رایت نیاز دارند. یک مسئله مهم دیگر که ناشران خارجی را نسبت به حضور فعال در نمایشگاه کتاب تهران دلسرد می‌کند بی‌اعتمادی اصلی بوده‌اند و نمی‌توان آن‌ها را به مثال یک نمونه شناخت.» این سطور بخشی از کتاب «نقاش‌ها همیشه پول دوست داشته‌اند» جودیت بن‌هامو- هونه است که به تازگی با ترجمه لیلی گلستان منتشر شده. موضوع اصلی کتاب را می‌توان تاریخ هنر از منظر پول و سرمایه دانست. نویسنده کتاب به قواعد بازار هنر پرداخته و رابطه میان کیفیت اثر هنری و بازار را بررسی کرده است. نویسنده در پیشگفتارش نوشته: «هرکدام از فصل‌های این کتاب، درست مانند همین پیش‌گفتار با جذب یک حقیقت معاصر بررسی شده است. روندی که سعی دارد ایده‌ها را به صورتی دگرگون محقق کند. این ایده‌ها، نه متعلق به اندی وارهول‌اند، نه دمنین هرست، نه جف کوکز و نه تاکاشی موراکامی... که میل

دولت فعلی در صورت پیروزی در انتخابات دوازدهم واحدهایی درسی را در دانشگاه‌ها و مدارس به کتاب‌خوانی و به‌خصوص ادبیات‌خوانسی اختصاص دهد نکته مهمی‌ست که باید به آن اعتنا شود، چنین چیزی واقعا برای ترویج ادبیات و کتاب‌خوانی در کشوری که مردم این‌قدر با کتاب بیگانه شده‌اند لازم است. اما می‌دانم که همه این حرف‌ها در هوا باقی می‌مانند. من تعجب می‌کنم وقتی این میزان بیگانگی مردم خودمان با کتاب را می‌بینم و آن را مقایسه می‌کنم با کشورهای دیگر که در آنها حتی پرت‌ترین آدم‌ها هم یک قفسه کتاب در گوشه خانه‌شان دارند و نویسندگان مهم‌شان را می‌شناسند. ادبیات و نویسنده در کشور ما صاحب شان نیست. وضعیت به شکل تحقیرآمیزی درآمده است. هویت ملی با کشتی‌گیرها و وزنه‌بردارانش ساخته نمی‌شود، حتی بعدی است که از طریق سیاست‌مدارانش ساخته شود، بلکه با فرهنگ است که این هویت ساخته و معرفی می‌شود، ما را هنوز که هنوز است با رومی و خیام و حافظ می‌شناسد، لازم است این فشار از روی این زبان برداشته شود. در مناظره‌ها صحبت از همه چیز هست جز از وضعیت اسفبار کتاب و کتابخوانی، جز از نزول شان نویسندگان و اهل فکر. مسیب این وضعیت کیست؟ چه کسی خواهان اتست که فقط نام آرتیست‌های تلویزیونی و کشتی‌گیران و وزنه‌برداران در دهان‌ها بچرخد؛ اندیشمندان و نویسندگان کجای منظومه هستی ما قرار می‌گیرند؟ مملکت فقط نمی‌تواند کشتی‌گیر و وزنه‌بردار داشته باشد. مملکت باید نویسنده و شاعر هم داشته باشد.

به جوایز خصوصی ادبی سالتی برای برگزاری مراسم نمی‌دهند، تبلیغات کتاب نزدیک به صفر است، سانسور واقعا نابودکننده است؛ در بازار سرد و بی‌رمقی که به وجود آورده‌اند، کتابی گل نمی‌کند و توجه کسی را جلب نمی‌کند. ادبیاتی که در سطح ملی گل نکند چطور می‌تواند مورد توجه ناشر خارجی قرار بگیرد؟ ابزار ارزیابی او چه خواهد بود؟ کتاب‌هایی که اجازه نشر نمی‌یابند یا اگر هم منتشر شوند خواننده‌ای ندارند چگونه ممکن است به بازار جهانی کتاب راه پیدا کنند؟ آن‌وقت می‌بینیم چند سالی‌ست که صحبت از حضور در نمایشگاه‌های کتاب کشورهای دیگر می‌شود؛ حتی اصرار می‌کنند که حتما میهمان ویژه این کشورها باشند اما با کدام کتاب؟ این آرزو را شاید همگی باید به گور ببریم اگر سیاست‌های فعلی ادامه پیدا کند. وضعیت فعلی ادبیات و کتابخوانی به مرحله هشداردهنده‌ای رسیده است، زنگ‌های خطر به صدا در آمده‌اند و گوش‌ها گویا همگی کار شده‌اند.

